

پیام آیت‌الله جوادی‌آملی به همایش جایگاه اندیشه‌های فلسفی در گفت‌وگوهای فرهنگی ایران و عرب:

فلسفه، رهاورد الهی است که شکوفایی عقل را به عهده دارد

فلسفه، رهاورد الهی است که شکوفایی عقل را به عهده دارد. این عقل فلسفی است که انسان را به ثبات و آرامش به سکینت و امنیت و امانت دعوت می‌کند.



فلسفه، رهاورد الهی است که شکوفایی عقل را به عهده دارد. این عقل فلسفی است که انسان را به ثبات و آرامش به سکینت و امنیت و امانت دعوت می‌کند.

به گزارش خبرنگار مهر، همایش جایگاه اندیشه‌های فلسفی در گفت‌وگوهای فرهنگی ایران و جهان عرب در بیت الحکمه بغداد در حال برگزاری است. در این همایش اندیشمندانی از ایران حضور دارند.

پیام آیت الله جوادی آملی به صورت تصویری و ضبط شده در همایش با زیرنویس عربی و ترجمه همزمان در ابتدای همایش پخش شد.

متن پیام آیت الله جوادی آملی به این شرح است:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

باسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی جمیع الأنبیاء والمرسلین و الأئمة الهداة المهدیین سیما خاتم الأنبیاء و خاتم الأوصیاء (علیهما آلاف التحية و الثناء) بهم نتولّى و من أعدائهم نبتّره الى الله؛

مقدم شما فرهیختگان و دانشوران و اساتید ایرانی و غیرایرانی را گرامی می‌داریم. امیدواریم همه شما نخبگان که در گرامیداشت این محافل علمی ایراد مقال یا ارائه مقاله بر وزن علمی این همایش افزودید خدای سبحان به احسن وجه بپذیرد و توفیق نشر معارف عقلی را به دست شما فرهیختگان و جهان اسلام و غیراسلام منتشر کند.

فلسفه یک رهاورد الهی است که شکوفایی عقل را به عهده دارد. عقل را شکوفا می‌کند، یک؛ دسترسی انسان به معقولات را آسان می‌کند، دو؛ تنزل معقولات به محسوسات را فراوان می‌کند، سه؛ جامعه جاهلی را عاقل می‌کند، چهار؛ صلح و صفا را برقرار می‌کند، پنج؛ تفکر اختلاف و داعشی و سلفی را از بین می‌برد، شش و رهاوردهای فراوان دیگری هم خواهد داشت. کار فلسفه شکوفایی عقل است. ذات اقدس اله که نظام و عالم و آدم را آفرید یعنی جهان، انسان را، پیوند انسان و جهان را آفرید، عقل را آنچنان حرمت می‌دهد که می‌فرماید: اگر ما انبیاء نفرستیم و رهبران الهی را برای هدایت جامعه ارسال نکنیم، همین بشر علیه خدا استدلال می‌کند.

در بخش پایانی سوره نساء که سخن از رسلاً مبشرین للمنظرین مطرح است می‌فرماید: ما انبیاء فرستادیم و می‌فرستیم تا به حضرت خاتم برسد برای اینکه مبدا لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل؛ (نساء ۱۶۵). یعنی عقل آنقدر قدر و قوی است که می‌تواند با خدا گفتگو کند و علیه خدا استدلال کند. به خدا بگوید تو که ما را خلق کردی، ما از گذشته و آینده خود بیخبر بودیم و هستیم؛ مخصوصاً در معاد بگوید ما که نمی‌دانستیم یک همچنین جایی می‌آییم و از عواقب آن بیخبر بودیم چرا راهنما نفرستادی؟ فرمود: ما انبیاء فرستادیم تا محجوج فکر بشر نباشیم این تفکر قوی و غنی فلسفی است که عقل را وادار می‌کند با خدا گفتگو کند. ضرورت وحی و نبوت را تثبیت کند، ضرورت هدایت انبیاء را تثبیت کند؛ این نکته اول.

نکته دوم و عنصر محوری دوم آن است که همین عقل دست حسگرایان را می‌گیرد و بالا می‌آورد و می‌گوید درست است که حس و تجربه حسی محترم است. علوم مادی با تجربه حسی پیش می‌رود؛ لکن پشتوانه تجربه حسی و نهان و نهاد تجربه حسی، یک برهان قوی و غنی تجدید عقلی است. مستحضری که بین استقراء و تجربه فرق است. استقراء مفید یقین نیست، تجربه مفید یقین است. فرق اساسی استقراء و تجربه آن برهان خفی که به تعبیر حکمت متعالی و مشاء پشتوانه استقراء است.

اگر یک پزشکی یک دارویی را در هزار مورد استدلال کرده، تجربه کرده و استقراء کرد این نمی تواند جزم پیدا کند که این دارو برای آن درد درمان کننده است مگر اینکه با استدلال عقلی از اسقراء به تجربه بیاید. بگوید اگر رابطه ضروری بین این دارو و آن درمان نبود هرگز دائمی نبود یا اکثری نبود. چون دائمی و اکثری است معلوم میشود روی اتفاق نیست روی ربط ضروری که بین این دارو و آن درمان هست. لااقل یکنون ذاتیاً لما کان اکثریا لکن تالی باطل فالمقدم مثله؛ نتیجه میگیرند که ربط ضروری بین این دارو و درمان هست و از استقراء اوج میگیرند به تجربه می رسند، از مظنه میرهند به یقین میرسند می شود برهان. پس پشتوانه علوم تجربی جز تجرید عقلی نیست، این مطلب را عقل می فهمد نه اینکه آزمایش بکند این را.

عنصر محور دیگر آن است که در همه مواردی که انسان یقین پیدا می کند به اصل تناقض تکیه می کند که بود و نبود جمع نمی شود، تضاد با هم جمع نمی شود، دو مثل جمع نمی شود، دور محال است، اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین محال است. اینها را عقل فطری که ذات اقدس اله اینها را سرمایه انسان قرار داد، می فهمد. اینها را انسان در آزمایشگاه تشخیص نمی دهد، تناقض به آزمایش نمی آید، عقل می فهمد که وجود و عدم با هم جمع نمیشود و اگر تناقض رخت بربندد ما به هیچ چیز یقین نداریم یعنی چیزی را که میب یکنیم ممکن است هم باشد و هم نباشد. چیزی که جلوی این اهتمام را می گیرد استحاله تناقض است که تناقض یک امر عقلی است. بنابراین ما به برکت تجرید عقلی، تجربه های حسی را از مظنه به یقین میرسانیم و پشتوانه ما خواهد بود اما خطر حس گرایی و تجربه پسندی این است که اگر سرمایه یک انسانی، جامعه ای، معرفت شناسی یک ملتی، حس و تجربه باشد تا چیزی را نبیند باور نمی کند این همان تفکر بنی اسرائیل است که قرآن آن را نقل کرده و محکوم کرده، آنها گفتند: لااقل لن نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً؛ ما ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را ببینیم؛ تا نبینیم باور نمی کنیم. آنها که گرفتار تجربه حسی هستند می گویند تا ما احساس نکنیم باور نمی کنیم همان تفکر بنی اسرائیل را دارند. یا به موسی کلیم گفتند لااقل اَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً؛ تا ما خدا را نبینیم ایمان نمیآوریم. یک کلیم الهی میخواهد که بگوید لااقل ما کان یعلمون؛ اگر حس و تجربه معیار شناخت باشد نتیجه خطرناکش هم همین است.

خروشچف که رئیس جمهور شوروی سابق بود قبل از پیروزی انقلاب حرف او در روزنامه های ایران آمده که ماذا لله خدایی نیست وگرنه ما هم می دیدیم. اینها فکر می کنند چیزی را که می بینند باید بپذیرند. فلسفه الهی می گوید شما بسیاری از معارف را حتماً می پذیرید در حالی که آنها شنیدنی بود، دیدنی نیستند. همین قانون تجربه که استقراء را به یقین میرساند همان اصل تناقض که محسوس را مقطوع می کند هیچ کدام از اینها دیدنی نیستند.

مطلب مهم این است که رهاورد فلسفه این است که انسان را از گمراهی و حیرت بیرون می آورد. هر کسی سرمایه اش حس و تجربه باشد نمی داند از کجا آمده به کجا می رود، وظیفه اش چیست، همیشه در شک به سر می برد و فکر می کند وقتی می میرد می پوسد اما فلسفه الهی میگوید انسان که میمیرد از پوست به در می آید یک؛ انسان مرگ را می میراند نه بمیرد دو.

این فلسفه الهی مطلب الهی را از وحی دریافت کرده است، بعد از پذیرش وحی همین عقل که می گوید ما نیازمند به وحی هستیم، وحی آن را توجیه کرده که انسان مرگ را می میراند نه بمیرد. در قرآن کریم نیامده لااقل کل نفس یذوق الموت؛ هر کسی را مرگ می شد، بلکه آمده لااقل کل نفس ذائقه الموت؛ هر کسی مرگ را می چشد. روشن است که هر ذائقی مذوق خود را هضم می کند. مائیم که مرگ را می میرانیم؛ مائیم که مرگ زیر پای ماست؛ مائیم که از این مرگ می گذریم و به ابدیت می رسیم؛ ما هستیم و مرگ نیست. این از رهاوردهای فلسفه الهی است که به برکت وحی هم شکوفا شد و هم جامعه را شکوفا کرد.

اینکه شما شنیدید و میبینید جنگ جهانی اول و دوم را همین ابرقدرتها به راه انداختند حداقل تلفات و کشته های این دو جنگ 70 میلیون بود ولی نتوانستند جهان را آرام کنند، اکنون هرچه هم می بینید جنگ نیابتی است. سوریه وضعیتش آن بود که به لطف الهی به این صورت درآمد، عراق وضعیتش آن بود که به لطف الهی به این صورت درآمد، یمن وضعیتش این چنین است که امیدواریم او هم به طرف صلاح و واقعیت، امنیت و امانت حرکت کند.

هرگز با کشتار و با اختلاف و با غرور نمی شود جامعه را متمدن کرد. این عقل فلسفی است که انسان را به ثبات و آرامش به سکینت و امنیت و امانت دعوت می کند.

من مجدداً مقدم شما را گرامی می دارم و از برگزارکنندگان این نشست علمی و همایش وزین حق شناسی می کنم.

از مهمانان گرانقدر ایران اسلامی سپاسگزاریم.

امیدواریم جهان بدون مشکلات جنگ، غارتگری، خیانت، آدمکشی و مانند آن به سر ببرد.
به امید آن روز که جهان در سایه عقل، عدل و صلح به سر ببرد.
غفر الله لنا و لکم.
والسلام علیکم و رحمہ الله وبرکاته.